



مهندس امیر سبحانی

عضو هیئت علمی انتقالی دانشکده کشاورزی

سال انتقال: ۱۳۶۶

اینجانب امیر سبحانی، عضو هیئت علمی، پژوهنده تحقیقات فیزیولوژی و بیوتکنولوژی، زاده سال ۱۳۲۸ و بزرگ شده شهرستان آبادان هستم. غیر از یکبار که در سن ۵ سالگی اتفاق افتاد، فقط برای چند روزی این شهر را ترک کردم اما تا سن ۲۰ سالگی همچنان در آنجا بودم. بعد از دریافت دیپلم در سال ۱۳۴۷ با امتیاز نفر اولی دبیرستان و نفر دومی شهرستان آبادان بدون اینکه در کنکور آن سال بخاطر نداشتن استطاعت مالی شرکت کنم، به سربازی (سپاهی دانش) اعزام شدم و غیر از شش ماه اول، به مدت یکسال و نیم در یکی از روستاهای شهرستان دامغان اقامت نمودم. در آنجا درد دوری و عشق را آموختم اما هرگز قادر به کنار آمدن با آنها نشدم. با مختصر پس اندازی که در دوره سربازی و کمک مختصر یکی از برادران به اروپا و سپس به هندوستان رفتم. در ابتدای ورودم به اروپا در سال ۱۳۴۹ موفق به ورود به دانشگاه های اروپا نشدم اما بعدا که برای یک دوره یکساله به هلند رفتم، در دانشکده کشاورزی دانشگاه واگنینگن بودم. در هندوستان در (واودیا کالج) شهر پونای هند در رشته شیمی (سال ۱۹۶۹-۱۹۷۰) مشغول بودم اما چون تحصیل در آنجا مرا راضی نمی کرد، بناچار به ایران برگشتم با این اعتقاد که ایران بهترین جا برای بالندگی است. در سال ۱۳۵۰ به استخدام دانشگاه جندی شاپور در آمدم و با مدرک دیپلم، مدرس بخش ریاضی (ابتکاری) در مهد کودک که زیر نظر دانشکده علوم

تربیتی و روان شناسی و از اساتید ایرانی و خارجی بهره می برد، مشغول شدم. ریاست آن موقع دانشکده آقای دکتر رضا کمالی بود. این مدرسه برای فرزندان اساتید دانشگاه که عمدتاً همسران خارجی داشتند و یا هر دو زن و مرد ایرانی بودند اما چون قصد مهاجرت و یا اعزام فرزندان خود به خارج از کشور را داشتند، دایر شده بود و همگی از ابتدا تمایل داشتند که فرزندانشان را با زبان خارجی آشنا کنند.

با انحلال این مدرسه در ۱۳۵۱ به بخش زبان های خارجه سپس به اداره آموزش دانشگاه به مدیریت مرحوم رضا تاجداری منتقل و در آنجا به مدت ۷ سال با عنوان معاون و بعد رئیس اداره (مشمولین) مشغول بودم. در سال ۱۳۵۱ در امتحان کنکور در رشته شیمی با نفر اولی این رشته وارد دانشگاه و در سال ۱۳۵۵ فارغ التحصیل شدم. در سال ۱۳۵۶ در رشته علوم دارویی دانشگاه امتحان دادم و مقدمتاً پذیرفته شدم اما بواسطه عدم امکانات آن زمان برای پذیرش دانشجوی هرگز این رشته دائر نگردید. منتظر بودم که مرا نیز چون دیگر دانشجویان به رشته دیگر معرفی کنند اما هرگز اتفاق نیفتاد و انقلاب ۱۳۵۷ هم بوقوع پیوست و همه چیز تابع روزهای آینده مملکت گردید. گرچه شرایط اعزام به خارج را داشتم اما ترجیح دادم در ایران بمانم و شانس خود را در ایران تجربه کنم. در دانشگاه شیراز امتحان دادم و در رشته مهندسی شیمی قبول شدم اما قبل از وارد شدن به آن دانشگاه، جنگ ۱۳۵۹ بوقوع پیوست و همه انتظاراتم ناتمام ماند و دیگر خودم را هم فراموش کردم و بیشتر به حفظ جان زن و بچه هایم فکر می کردم. از آموزش دانشگاه به بخش صنایع غذایی منتقل و همکار بزرگانی چون زنده یاد دکتر میدانی و دکتر بلداجی شدم و رسماً به کار آموزشی وارد گردیدم. با راهنمایی این بزرگان دروس عملی و گاهی بخشی از دروس تئوری را مشترکاً ارائه می دادم. در این بخش بعنوان کارشناس تا نیم اول سال ۱۳۶۶ مشغول و ۳ بار هم کارشناس نمونه شدم. از سال ۱۳۶۴ دانشگاه، اقدام به دادن بورس تحصیلی به همکاران نمود اما دانسته یا ندانسته مرا نیز فراموش کرد و تقاضاهای بعدی من برای اینکار بی نتیجه ماند. فهمیدم که در شهر و دیارم، فراموش شده و در حال استحاله شدن هستم لذا تصمیم گرفتم شهر و دیارم را که عاشقانه دوستش داشتم ترک کنم. سال ۱۳۶۶ با اولین تقاضای های ادامه کار، در دانشگاه تهران و وزارت کشاورزی پذیرفته شدم اما وزارت کشاورزی را انتخاب کردم و وارد بخش تحقیقات آن شدم. در آنجا مسئول راه اندازی آزمایشگاه های جدید التاسیس گردیدم و برآستی هم موفق بودم زیرا که در چندین نوبت مورد تشویق وزیر وقت و معاونانش قرار گرفتم و بدنبال آن، برای یک دوره تحقیقاتی بر روی روش های الکتروفوریتیک به هلند اعزام و در آنجا علاوه بر انجام کار های تحقیقاتی با معرفی اساتید موسسه cpo- dlo وارد دانشگاه واگنینگن شده و چند واحد در رشته فیزیولوژی گیاهی و جدا سازی باندهای پروتئینی و آنالیز

دستگاهی شدم اما چون دوره حضورم رو به اتمام بود به ناچار به ایران بازگشتم و بقیه دروسم را ابتدا بصورت مکاتبه ای ادامه می دادم اما ترجیح دادم که بقیه آنها را در ایران تمام کنم که معادل کارشناسی ارشد بود. دوستان هلندی من هم هرگز مرا فراموش نکردند و همچنان تا سالهای بعد عضو افتخاری محققان آن موسسه بودم و نتیجه تحقیقات خودشان را برایم ارسال و من نیز کارهای تحقیقاتی خودم را به اطلاع آنها می رساندم و کمک علمی می گرفتم. در ادامه برای اعزام به خارج برای دریافت احتمالی دکترا در امتحانات تافل شرکت کردم اما علیرغم قبول شدنم در این امتحان، چون سنم کمی بیشتر از شرایط اعلام شده بود عملا از این شانس هم محروم گردیدم. تقدیرم این بود و راضی هم بودم. چون چند سال فقط به دوره بازنشستگی ام بیشتر باقی نمانده بود به همین اکتفا کردم اما مسئولیت های من زیاد شد و علاوه بر کارهای تحقیقاتی، معاونت موسسه تحقیقات بیوتکنولوژی و فیزیولوژی را بعهده داشته و تا سال ۱۳۷۹ ادامه داشت و در همین سال از خدمت دولتی بازنشسته شدم. در این مدت بیش از ۴۰ طرح تحقیقاتی با عنوان مجری یا با سایر مجریان و حداقل در ۱۰ پایان نامه به عنوان استاد مشاور دوره های تحصیلات تکمیلی شرکت داشته ام. علاوه بر آن چندین مقاله علمی در کنگره های داخلی و خارجی ارائه داده و در همه آنها در ایران و کمتر در خارج حضور داشته ام. در همین زمان تدریس درآموزشکده های وزارت کشاورزی هم بخشی از فعالیت های من بود.

بعد از بازنشستگی که در سن ۵۲ سالگی اتفاق افتاد، با سفارش وزیر و معاون وزیر کشاورزی، در دفتر FAO سازمان ملل به مدت یکسال مشغول بودم و افتخار همکاری با مرحوم دکتر محسنین را داشته ام. در این زمان هم با اساتید بزرگ داخلی و خارجی همکار بودم و بهره علمی ذیقیمتی نصیبم گردید. اما باز هم تقدیر شغل دیگری برایم رقم زد و آن جذب در شرکت نفت مناطق مرکزی ایران بود و قریب به ۱۲ سال با عنوان مشاور در امور محیط زیست، اختصاصا در توسعه فضای سبز در مناطق خشک و بیابانی و سایت های وابسته به آن مشغول گردیده و چندین پروژه در مناطق خوزستان، ایلام، فارس، بوشهر، بندرعباس، مرکزی، خراسان، کرمانشاه انجام دادم. تهیه مشخصات سینوپتیکی مناطق مرکزی نفت از جمله کارهای تحقیقاتی من در این برهه است.

در اواخر سال ۱۳۹۳، شرکت نفت را ترک و به نگارش کتاب مشغول شدم که تاکنون ۳ کتاب از ۵ کتاب به نام های زیر، به نشر عمومی رسیده اند. اکنون علاوه بر نگارش کتاب به ورزش کوهنوردی مشغول می باشم.

۱- کتاب یک روز سرد برف (رمان) مربوط به زمان جنگ ایران و عراق.

۲- حماسه ماندگار فرزندان دشت، یک رمان تاریخی مربوط به جنگ مردم خوزستان با هجوم انگلیسها بعد از فتوای مرجع تقلید شیعیان(آیت اله یزدی) در جنگ جهانی اول.

۳- مجموعه داستانی در کوچه های شهر آباد

۴- دو کتاب دیگر در حال بررسی و ویرایش تکمیلی قرار دارند و عمدتاً رمانهای اجتماعی و عاطفی است.

به شعر علاقه مند هستم و گاهی خودم نیز شعر می سرایم.

اسامی بعضی از اساتید و دوستان دوران دانشگاه جندی شاپور اهواز که حقیقتاً به وجودشان افتخار می کنم عبارتند از :

دکتر خالقی مقدم، دکتر فرازدل، دکتر ناصر، دکتر شیرازی، دکتر کوتی، دکتر بدری، دکتر شالباف، دکتر رسوخی، دکتر ترسلی، دکتر عظیمی، دکتر کاوه، دکتر صدقی، دکتر معلمی، دکتر کاشانی، دکتر سلیمان نژادیان، دکتر فرخی نژاد، دکتر نور محمدی، دکتر علیزاده، زنده یاد دکتر میدانی، دکتر بلداجی، دکتر موسوی نیا، دکتر کشکولی، مهندس افتخار، مهندس دهدشتی، دکتر مصدق، دکتر شیخ داودی، دکتر بهرامی، دکتر کمالی، دکتر صناعتی، دکتر ضرغامی، برادران دکتر معرف زاده، دکتر کوکبی، مهندس ابن جلال، مهندس پارسی، دکتر بهروز زارع، دکتر علی آبادی، مهندس سنگتراش، دکتر سعید ارباب شیرانی، دکتر بهمن اهدایی، دکتر هاشمی دزفولی، پرویز قلمبر، علی برنجی، جابر جلالی و فرهنگ شمسایی.